

دکتر حمید رضا ملک محمدی \*

## پارادوکس دموکراسی اسرائیلی

چکیده مقاله:

از میان مسائلی قابل تأملی که در نوشته‌های مربوط به اسرائیل و نظام سیاسی حاکم بر آن به چشم می‌خورد، مسأله پرداختن به وجود رژیم دموکراتیک و به دنبال آن، اجرای اصول دموکراسی در این سرزمین است. چنین ادعایی، موجب پیدایش دیدگاه‌هایی متفاوت و متعارض در مورد ماهیت و چگونگی این پدیده گردیده، تا آنجا که نه تنها جماعی بر این ادعا وجود ندارد، بلکه گستره‌ای از نظرات گوناگون، در میان موافقان و مخالفان، چالشی جدی رابه وجود آورده است. در میان هم‌اوازان وجود دموکراسی در اسرائیل، برخی آن را پدیده‌ای کامل و بی‌نقص می‌پندارند و گروهی، به دلیل وجود شرایط خاص جغرافیایی، جمعیتی، سیاسی و... بر این باورند که دموکراسی در اسرائیل، ضرورتاً چهره‌ای خاص رابه خود می‌گیرد و لذا با عنوان «دموکراسی اسرائیلی» مطرح می‌شود. در مقابل چنین باوری، گروهی دیگر، وجود پدیده‌ای به نام دموکراسی را در اسرائیل، از اساس منکرند و حکومت این سرزمین رانه تنها پدیده‌ای عاری از دموکراسی می‌پندارند بلکه با ارائه نشانه‌هایی، تلاش در به تصویر کشیدن نظامی غیردموکراتیک در اسرائیل را وجهه همت خویش قرار می‌دهند. نوشتار حاضر در تلاش است تا پدیده دموکراسی در اسرائیل و امکان یا عدم امکان تحقق آن، در این سرزمین را مورد بررسی قرار دهد.

(الف) حرکت‌های نخستین

اسرائیل در پی اشغال فلسطین، وارد دوره‌ای شتابان و رادیکال از بازسازی سرزمین گردید. در طی این دوره، ابتکاراتی گوناگون از راهبردها و روشها گرفته تا مشی‌ها و منشها،

\* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

کار ساخت و بازسازی فرهنگی خاص، با محوریت اصلی «قوم» در این سرزمین را بر عهده گرفت. این ابتکارات، به صورتی آشکار با حمایت نیروهای نظامی از یک سو و پذیرش قدرتهای بزرگ جهانی از سوی دیگر، همراه گردید.

آفرینش ساختاری نوین برای سرزمین، گرد محور گسترش گرایبی قومی، تبادلی آشکار با پدیدهٔ عرب زدایی داشت که خود، به معنای خالی کردن سرزمین از جمعیت پیشین آن بود. بدین ترتیب، در سرزمین تصاحب شده، خلاءهایی جمعیتی به وجود می آمد که لازم بود به سرعت توسط جایگزینان مهاجر یهودی، پر شود. (۱) اما این جایگزینی، فرایندی آسان نبود و فنونی پیچیده را طلب می کرد. از این رو، افسانه‌ای از هژمونی یهود که بر آن اساس، «سرزمین»\*، ترجمان عهدی دیرین و معهودی برین برای قومی برگزیده بود، آفریده می شود و از پی آن، شکلی انحصاری از ناسیونالیسم قومی، در بستر سرزمینی خاص، با هدف شتاب بخشی به «جمعیت سازی» یهودی و «حاشیه‌ای سازی» جمعیت پیشین، که از قبل در آنجا سکنی گزیده بودند، آغاز می شود.

در این میان، زبان به عنوان عامل برقراری ارتباط میان افراد، به محملی برای تحقق هر چه بهتر این فرایند تبدیل می گردد. بدین گونه با اهمیت یافتن برخی اصطلاحات و رواج روزافزون آن در زبان ساکنان جدید، واژگان قدیم، بار معنایی خاص یافته، به مؤلفه‌هایی برای تقویت و تحکیم موقعیت تازه واردها تبدیل می شود. به این ترتیب، واژهٔ «مرز»، شاید نخستین واژه‌ای است که به نشانی «محورین» تبدیل می شود و از این رو به تدریج، قراردادهای مرزی به مثابه بالاترین دستاورد پیشرفت یهودیان به حساب می آید. دهکده‌های جمعی\*\* مدلهایی هستند که کاربست اصطلاحات زبانی مربوط به

\* Ha'aretz

\*\* Kibbutz

زمین، مالکیت و مرز، در آن بیش از پیش مورد تاکید واقع می‌شد. بنابراین، فرآیند اشغال فضایی فیزیکی و ایجاد سرزمین، بستری برای پیرایش هویت یهودی در چارچوب پدیدهٔ مرز، به شالوده‌ای پراهمیت در پروژه یهود تبدیل می‌شود.

از سوی دیگر، پیروزی در عرصهٔ مرزسکنیهای قدیم و مرزآفرینیهای نوین، به یاری کاربست فرایندی بزرگ، از یک جامعه‌پذیری سرزمین - پایه، با ماهیت یهودی - صهیونیستی، در پی تقویت خویش برمی‌آید و از این رهگذر، واژه مرز در ورای مفهوم فیزیکی خود، معنایی دیگر می‌یابد. در این حال، ادبیات سیاسی - عمومی، از برنامه‌های مدارس گرفته تا موسیقی‌های مردمی و در یک نگاه، سپهر بحث‌ها و گفتگوهای عمومی، در این حوزه وارد شده، به عنوان سنگی زیرین از بنای ملتی یهودی و متفاوت از دیگران، حتی در مراحل پیشرفته ایجاد هویت و حاکمیت برای دولت یهود، عمل می‌نماید.

بازگشت یهودیان به سرزمینی که همگام با فراهم آوردن مقدمات تصرف آن، به سرزمین اسطوره‌ای اجداد و بهشتی مطمئن قلمداد شده بود، زمانی که چهرهٔ واقعی آن به عنوان مؤلفه‌ای از یک پروژه سیاسی، آشکار گردید، از حدود یک بازگشت عادی و طبیعی، خارج شد و به راهی عملی برای یهودی سازی و عرب زدایی تبدیل گردید. تلاش در ایجاد درکی مبسوط از بنیانهای تاریخی - سیاسی یهودی بودن سرزمین، با اقتضائاتی خاص همراه بود که بازگشت سرگردانان بعد از ۲ هزار سال، نتیجه عادی آن تلقی می‌شد. (۲)

همگام با ایجاد دولت، پروژه اسکان یهودیان در بستری از عرب زدایی، با هدف اعمال کنترل بر تمامی سرزمین فلسطین آغاز می‌گردد. در این حال، جنبهٔ محوری نقل و انتقال زمین، بر شالودهٔ اصلی مقدس یعنی تعلق قطعی سرزمین به یهودیان و عدم تعلق آن به غیر، بنا گردیده بود. حاصل آنکه نقل و انتقال زمین، جریانی یک سویه و از فلسطینی‌ها به اسرایلی‌ها (و نه بالعکس) بود. (۳) این جریان در طی سالهای دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ همگام با

جریان شهرک‌سازی به کمک دو پیکره مهم، یعنی «آژانس یهود» و «صندوق ملی یهود» تکمیل گردید. نفوذ یهودیان در مناطق فلسطینی نشین و ایجاد یک نظام پیچیده انحصاری به ویژه در مناطق روستایی، پیدایش شرایطی را موجب گردید که ضمن آن، فلسطینی‌ها به طور عملی از خرید یا بهره‌برداری حدود ۷۵ درصد از زمینها منع می‌شدند. (۴) اینک در فراسوی این مرزبندیهای فیزیکی، نه تنها نتایجی خصمانه در روابط میان یهودیان و فلسطینیها ایجاد می‌شد، بلکه بر اساس نوعی فرایند برگشتی، جدایی و طبقه‌بندی خاصی در درون جامعه یهودی نیز ایجاد می‌گردید.

سرشت اجتماعی و قومی مرزبندیها و پروژه اسکان یهودیان که در قالب هجوم گسترده به ویژه در مقاطع زمانی خاص طی سالهای ۱۹۵۲-۱۹۴۹ (که به ساخته شدن حدود ۲۴۰ شهرک منتهی شد) و اوایل دهه ۱۹۵۰ تا اواسط دهه ۱۹۶۰ (که به ساخت حدود ۲۷ شهر توسعه‌ای و ۵۶ شهرک منجر شد) اساساً به جمعیت مهاجران افریقایی اختصاص پیدا کرد. از این رهگذر، در طی سالهای یاد شده، گروه‌هایی بزرگ از مهاجران در مناطق مرزی که پیشتر در اختیار فلسطینیها بود، اسکان یافتند. اما منابع اندک اقتصادی-اجتماعی این گروه‌ها، فرهنگ نزدیک به عربی و ضعف بستگی و ارتباط آنها با نخبگان حاکم بر اسرائیل موجب شد تا شهرهای توسعه‌ای و مناطق مرزی، به سرعت به محل تجمع جمعیت فقیر، طبقه‌بندی شده و متمایز از دیگران تبدیل شود. (۵)

هجوم جمعیتی دیگری که در طی دو دهه گذشته به وجود آمد، به ساخت ۱۵۰ پیکره شهری با عنوان «اجتماع»\* یا «محل سکونت خصوصی»\*\* منجر گردید. این بخشهای کوچک حومه‌ای به عنوان تلاشی دیگر در یهودی‌سازی مناطق مرزی اسرائیل به حساب می‌آمد و با توجه به مسأله مهم امنیت ملی و خطر اعراب، مناطقی با اهمیت محسوب

\* Community

\*\* Yeshuvim Kehilatiyim

می‌شد. (۶) گسترهٔ ساز و کارهای اعمال شده از طریق موجهای اسکان، نه تنها حفظ الگوهای جدایی و مرزبندی میان اعراب و یهودیان را مدّ نظر داشت، بلکه در کارکرد خود، خطوطی سخت از جدایی طبقاتی و نابرابری میان یهودیان را نیز ایجاد می‌کرد. ساز و کارهای جدایی شامل مسائل آموزشی، خدمات دولتی، توسعه اقتصادی، مالکیت زمین و... می‌شد (۷) و بدین ترتیب، نابرابریها، بخشی جدانشدنی از سیمای آشکار جامعهٔ اسرائیل به حساب می‌آمد.

### ب) تکوین یک تناقض

همگام با تحولات جهانی در عرصه‌های گوناگون، از سالهای دهه ۱۹۶۰ به این سو، زبانی دیگر با الفبای آزادی، برابری و عدم تبعیض در حوزهٔ گرایش‌های سیاسی جهانی، به وجود آمده که راه خود را با ضرباهنگی شتابان به جلو باز می‌کند. این زبان خیلی زود، در مورد بسیاری از مناطق جهان مانند چین، اتحاد جماهیر شوروی سابق و اسرائیل مطرح گردید (۸) و هیأت حاکمه را به چالشی جدی فراخواند. اینک، اسرائیل مجبور بود به اقتضات ناشی از این خواست کلی جهانی، پاسخ گوید و به نام ارزشهای غربی و پیش نیازهای سیاسی آن، تحرکی را از خود به نمایش گذارد، زیرا در سپهر جهانی ایجاد شده، اسرائیل، تنها از طریق برآوردن درخواستها و کاربست آنچه که در تقویم سیاسی واشنگتن، پاریس و دیگر پایتختهای غربی، شکل گرفته و توسط لیبرالیسم آمریکایی، پیش رفته بود، می‌توانست به مزایا و کمکهایی که دنیای غرب برای او در نظر گرفته بود، دست یابد. اما پاسخگویی به این درخواستها، اسرائیل را در مقابل یک پارادو کس مهم قرار می‌داد.

از یک سو، دیدگاه قومی - یهودی، که بر شالوده نوعی همبستگی تاریخی قوم - پایه، بنا شده، بیش از آن که به آزادی، برابری و عدم تبعیض یعنی شعارهای پایه‌ای دموکراسی

بیاندیشد و بنیانی از این دست را در ساخت جامعه به کار گیرد، عواملی دیگر را که به طور عمده بر محور قومیت یهود می چرخد، به عنوان عوامل اصلی تلقی می کند. در این دیدگاه قومیت، به عنوان اصلی اساسی در قلب واقعیت سیاسی، جای و مبنای کنش های سیاسی - اجتماعی، قرار می گیرد. این دیدگاه، حساسیت اولیه خود را بر قومیت و قوم سالاری می گذارد و جهان فراخ اطراف را از دریچه تنگ قومیت می نگرد. از دیگر سوی، دیدگاهی مبتنی بر اصول رایج و جهانی دموکراسی و روش های سیاسی دولتی دموکراتیک وجود دارد که با انواع اقتدارگرایها از جمله اقتدارگرایی قومی و ایجاد تمایز میان طبقات مختلف شهروندان، در تضادی بنیادین و آشکار است.

اینک چنین می توان پنداشت که اسرائیل و روشهای سیاسی - اجتماعی موجود در آن، محصول یک رویکرد دوسویه سیاسی متمایز است که ضمن امتزاج با یکدیگر، در پی حفظ سرنوشت قوم یهود از آسیب پذیری است. در این حال از یک سو، مسأله فراموش نشدنی یهودی بودن و تعلق به قومی مشخص و ویژه است که نقشی بسیار حساس ایفا می کند و از سوی دیگر، مسأله صهیونیسم با اقتضانات خاص خویش است که جنبه ای اساسی را شکل می دهد. صهیونیسم بر این باور است که اسرائیل، فارغ از هر پیشینه تاریخی، به ویژه در مورد ساکنانی که پیشتر در آن زندگی می کردند، سرزمین بدون قید و شرط مردم یهود است. دولت یهود نیز با هدف اصلی و اولیه برآوردن چنین اقتضایی به وجود آمده است.

امانادیده انگاشتن مردمانی غیر یهودی که از گذشته هایی دور در این سرزمین می زیستند و هنوز نیز در چرخه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن، نقشهای قابل توجهی ایفا می کنند، کاری ساده نیست و پیچیدگی فنون ملت سازی یهود و غیرزدایی آن، به دلیل ریشه دار بودن حیات غیر یهودیان در این سرزمین، با مشکلاتی اساسی مواجه می شود. از این روست که دولتی نحیف تر از جمعیت و جمعیتی فربه تر از دولت، ظاهر می شود. دولتی که تصویر آن بر تصویر اجتماع، تطابق کامل ندارد. دولت تک بُعدی یهود، در بستری از

نگرش تک ساحتی سیاسی-اجتماعی، از پوشش دادن تمامی زوایای یک اجتماع متکثر و تشکیل یافته از اقوام و مذاهب گوناگون، ناتوان باقی می ماند. این عدم تطابق می تواند منبعی برای تنشهای اجتماعی-سیاسی، به حساب آید و خواسته هایی را برای حل این ناهمسازی ساختاری و شکلی، مطرح نماید. حل این ناهمسازی ها در نخستین گامهای تاسیخ، با عرب زدایی سرزمین و جایگزین سازی یهودیان آغاز شد. اما به دلایل گوناگون، این جریان نمی توانست با شدت اولیه خود ادامه یابد. زیرا از یک سو، تعارضات ناشی از نادیده انگاشتن جمعیت پیشین، به تنشهایی امنیت زده، منجر می شد و استقرار ثبات را در درون سرزمین به خطر می انداخت و از سوی دیگر، جامعه جهانی و افکار عمومی، به ویژه در طی دو دهه اخیر، با دستاویز قرار دادن اصول دموکراتیک، کمک به ناقضان دموکراسی را تایید نمی کرد. بدین ترتیب، اسرائیل در شرایطی قرار می گرفت که هم به دلیل نیاز به تثبیت موقعیت خویش و هم بهره مندی از کمک های بیرونی و غربی، لازم بود تا به گونه ای جدی به آفرینش فنونی تطبیق ساز، بیاندیشد. از این رو، سخن از دموکراسی و پخش واژگان مقبول این منش، به مثابه ضرورتی تعادل ساز، ثبات آفرین و امنیت زای اجتماعی، مطرح می گردد.

شبهه سازی دموکراسی غربی، بنیانهایی همچون توزیع منطقی و عادلانه قدرت میان نهادها و مجامع گوناگون را طلب می کرد و از این رهگذر، لازم بود تا خشونت، جای خود را به رضایت می داد. مدل تکثرگرا، تصویر سرزمینی متشکل از اقوام گوناگون را به ذهن متبادر می ساخت که در آن، حقوق همگان، نه در لباس الفاظ بلکه در شکل عملی خود، فارغ از هر گونه تبعیض، تأمین می شد. اما چنین اقتضائاتی در اسرائیل با مشکلاتی همراه بود و اجرای آن، ساده نمی نمود. نخست آنکه لیبرالیسم به عنوان یک ایده راهنما در کشورها و سرزمینهایی که علاقمندی خود را به پیاده کردن اصول آن نشان داده اند، متعلق به مرحله ای متأخر از توسعه است. یعنی این سرزمینها، ابتدا نیازمند نوعی پیوستگی

اجتماعی و وحدت ملی هستند تا بتوانند چالش‌های بزرگ را در فراخوانی سفر سیاسی خویش، پاسخگو باشند و سپس در مراحل دیگر، به بحث از چگونگی اجرای رویکردهای لیبرالیستی پردازند. این در حالی است که در اسرائیل، بر اساس ضرورت‌هایی با منشاء داخلی و خارجی، پرداختن به این پدیده، نه تنها متأخر از پیوستگی اجتماعی نیست، بلکه با هدف زایش آن به وجود آمده است تا بر آن اساس، مقدمات ایجاد روح اجماعی ملموس در میان گروه‌های مختلف اجتماعی شکل گیرد و بدین ترتیب، نگاهی مشترک به ارزش‌های بنیادین در جامعه به وجود آید. آن‌گاه از پی ایجاد چنین نگاهی همسان، جامعه به سوی همگنی اجتماعی حرکت کند.

از این رهگذر، نویسندگانی که موضوع اسرائیل و لایه‌های اجتماعی موجود در این کشور را مورد بررسی قرار می‌دهند بر این باورند که وجود شکاف‌های گوناگون مانند شکاف‌های سیاسی، مذهبی، طبقاتی، قومی و ملی (۹)، جامعه اسرائیل را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده است و از این رو، جامعه اسرائیلی، جامعه‌ای با طبقات و لایه‌های گوناگون است که به نحوی آشکار از یکدیگر متمایزند.

برای فائق آمدن بر شکاف‌های یاد شده، راهکارهای گوناگونی در اسرائیل اندیشیده شده است. هدف اصلی این راهکارها، از میان برداشتن فاصله‌های طبقاتی و پر کردن شکاف میان لایه‌های گوناگون است. در این حال یکی از مهمترین تمهیدات پیش گفته، توجه به ایجاد نوعی «بوته ذوب اجتماعی» \* است. اما این پدیده نتوانسته موفقیت قابل توجهی را بدست آورد. (۱۰) شکست چنین تمایلات جامعه‌شناسانه در وادی عمل، حکایت از آن دارد که حرکت‌های سیاسی و اجتماعی، باید از اندیشه «بوته ذوب» به سوی ایجاد جریان‌هایی دیگر، با هدف همگن‌سازی اجتماعی حرکت نماید. دوم آنکه بسیاری از

\* Social Melting Pot

یهودیان، چنین می‌پندارند که تحقق رویکردهایی سیاسی از حیات اجتماعی به سبک غربی و روی آوردن به تفکری صرفاً ملی به جای تفکری ایدئولوژی-پایه در اسرائیل، با اقتضائاتی همچون یهودی‌زدایی همراه است که اساساً با منش یهودیان به ویژه گروه‌های ارتدکس در تعارض بنیادین قرار می‌گیرد. بدین گونه دموکراسی در اسرائیل در جنبه متناقض‌نمایی جدی به دام می‌افتد به گونه‌ای که در تئوری و عمل، مشکلات آن را در لایه‌های عمیق‌تر روابط اجتماعی در این سرزمین، می‌توان سراغ گرفت.

### ج) از مردم سالاری تا قوم سالاری

تحلیل سیاسی - جغرافیایی سرزمین مورد ادعای یهود و سیاستهای مهاجرت و اسکان یهودیان، مولفه‌ای اساسی است که در تفسیر جامعه اسرائیل، نباید مورد کم توجهی قرار گیرد. فضای اجتماعی این سرزمین، از رهگذر سیاستهای یاد شده، بر شالوده نوعی جدایی قومی، استوار گردیده که به نوبه خود، موجب ابهامی اساسی از وجود دموکراسی به حساب می‌آید. (۱۱) برخی بر این عقیده‌اند که در اسرائیل، گردونه سیاست را نوعی قوم سالاری به چرخش درمی‌آورد. (۱۲)

نظام یهودی مالکیت زمین و در پی آن، اسکان یهودیان به کمک نهادهای درونی و بیرونی اسرائیل مانند آژانس یهود و سازمانهایی مشابه، بر پایه مجموعه‌ای قوام یافته از قوانین در اسرائیل عمل می‌کنند که حاصل آن در نهایت، ایجاد نوعی جدایی شدید میان ساکنان غیر یهودی سرزمین و یهودیان است. (۱۳) وجود چنین تمایزات و تبعیضات موجب شده تا شناسایی اسرائیل به عنوان مجموعه‌ای دموکراتیک، با تعارضی جدی روبرو شود. در این حال، اگر چه نهادهای موجود در اسرائیل همچون احزاب، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها، محافل گوناگون و... در تلاشند تا چهره خارجی این کشور را در دیدگاه غربیها، چهره‌ای

موافق با اصول دموکراتیک و موجه جلوه دهند و بدین ترتیب آن را از فشارهای بین‌المللی و هزینه‌های ناشی از جدایی ساختاری و تبعیض میان یهودیان و غیریهودیان برهانند. اما بدان دلیل که مؤلفه مردم\* در ورای واژه قوم\*\* که اصل اصیل سیاسی در اسرائیل است، رنگ می‌بازد، اسرائیل، چهره یک نظام قوم‌سالار را به خود می‌گیرد.

قوم‌سالاری از این منظر، به معنای وجود حسی مشترک در میان گروه‌های مختلف یهودی است که فارغ از اختلافات و تمایزات مربوط به رنگ و نژاد و زادگاه، آنان را به سوی اتصال به اصلی واحد فرامی‌خواند. بدین ترتیب است که قومیت به منطق پنهان و آشکار تخصیص منابع در این سرزمین تبدیل می‌شود و در لباس منشور برتری گروه‌هایی خاص از جامعه با محور قومیت، به عنوان خطوط اصلی راهنمای سیاستگذاری عمومی عمل می‌کند. نگاهی کوتاه و گذرا به قوانین اسرائیلی، خیلی زود، مشاهده‌گر را با گرایشهای قومی موجود در لابلای الفاظ و میان خطوط نصوص قانونی و حقوقی، آشنا می‌سازد. اینک چنین به نظر می‌رسد که «قوم»، جای خود را با «مردم» عوض کرده است و دولتی «قومی» که برای اداره سرزمینی «اقوامی» فعالیت می‌نماید، ترجیح اولیه و اساسی در تخصیص منابع را به گروه‌هایی خاص می‌دهد.

پویایی ترتیبات قوم‌سالاری یهودی که از نگاهی برون-یهودی، تمایز بخشی جامعه یهودی از غیریهودیان اسرائیل است، از منظری درون-یهودی، به آفرینش الگوهایی غیرمعمول و طبقه‌بندی شده از یهودیان نیز منجر می‌گردد و تمایزی ناموزون و غیرمتعادل را میان آنان به وجود می‌آورد. بدین ترتیب، فرایند قومیت‌پذیری\*\*\* کارکردی دو سویه را در جداسازی یهودیان از غیریهودیان و در مرحله‌ای دیگر، یهودیان از

\* Demos

\*\* Ethnos

\*\*\* Ethnociation

یکدیگر را بر عهده می‌گیرد و نهادینه‌سازیِ منطقِ میان-قومی و تمایز درون-قومی را به عنوان آشکارترین محصول این کار کرد، به نمایش می‌گذارد. نابرابری‌ها با چهرهٔ اجتماعی و سیاسی، بارزترین مثالها را در این زمینه، به تصویر می‌کشد. فقر، اگرچه پدیده‌ای اساساً اجتماعی به حساب می‌آید، اما چگونگی برخورد با آن از سوی نظام سیاسی، می‌تواند به عنوان مشخصه‌ای از ترجیحات و ملاحظات خاص یک حکومت به نمایش درآید. این پدیده، در حالی که بخشهای مهمی از جمعیت اسرائیل را که اکثراً عرب هستند، زیر پوشش خود قرار می‌دهد، به طوری که در سال ۱۹۹۸، بیش از ۱۸ درصد در زیر خط فقر زندگی می‌کردند (۱۴)، اما جهت‌گیری برنامه‌ها، بیشتر به سوی کاهش این پدیده در میان جمعیت یهودیان است. در میان برنامه‌های اعلام شده برای کاهش فقر، حمایت و پشتیبانی‌های مالی از طریق برنامه‌های متنوع در رابطه با مهاجران یهودی که به تازگی وارد اسرائیل شده بودند، بر این مسأله، شاهدی آشکار است (۱۵). هر چند نباید فراموش کرد که پدیده فقر، ناشی از نابرابری در درون جوامع یهودی مانند اشکنازیها و سفار دیها نیز همچنان به شکل نوعی بحران، ظاهر می‌شود تا جایی که اختلافاتی فاحش در بین درآمد متوسط خانواده‌هایی از این دوگونه، به چشم می‌خورد. (۱۶)

جدایی‌های یاد شده در جامعه اسرائیل، اگر چه در برخی موارد، ممکن است کارکردهایی مثبت مانند کاهش تعارضاتی خاص را در بر داشته باشد، اما نهادینه‌سازی تمایزات یا توجهی نابرابر برای رفع نابرابریهای میان گروه‌های مختلف جمعیتی، خود به مثابه منبعی برای ایجاد تعارضات جدید مطرح می‌شود. از این رو، در حالی که هزینه‌های داخلی یک رژیم قومگرا در چهرهٔ منازعاتی خشن ظاهر می‌گردد، هزینه‌های بیرونی آن، شکست تلاشهای اسرائیل در ارائه تصویری دموکراتیک از خود خواهد بود.

## فرجام

پنج دهه پس از تأسیس دولت اسرائیل، بحث از دموکراسی به یکی از مباحث مهم در زندگی سیاسی این دولت تبدیل گردیده است. از این رهگذر، مبحث دموکراسی در اسرائیل را از دو منظر می‌توان مورد توجه قرار داد. نخست از منظر دلایل اهمیت طرح چنین بحثی در گستره‌ای وسیع از گفته‌ها و نوشته‌ها و دوم از منظر نویسندگان و محققانی که در بود یا نبود این پدیده در اسرائیل سخن گفته‌اند.

از نخستین دیدگاه، پرداختن به مسأله وجود دموکراسی در اسرائیل و تلاش در ارائه تصویری دموکراتیک از دولت در این سرزمین، ضرورتی انکارناپذیر از گرایشهای عمومی جهانی در عصر حاضر است. استمرار حمایت‌های دولتهای غربی از اسرائیل در گرو جلب رضایت افکار عمومی جهان آزاد می‌باشد که با حمایت از دولتهای ضد دموکراسی در تعارض می‌افتد. بدین سبب، چهره بیرونی اسرائیل، چنانچه از نقض اصول دموکراتیک حکایت داشته باشد، حمایت‌های غربیان که از نیازهای اساسی این دولت است، در معرض تندباد انتقادهای پاسخ طلب قرار می‌گیرد. اما همزمان، ساخت تصویری شفاف و دقیق از وجود دموکراسی در این کشور، مستلزم رعایت اصول و قواعدی است که به باور گروه‌های قدرتمند یهودی در اسرائیل، با اقتضائاتی همچون یهودی‌زدایی همراه می‌باشد و ارزشهای بنیادین جامعه یهودی را با مخاطراتی بنیان کن، مواجه می‌سازد. بدین ترتیب، دولت در مقابل تناقضی قابل تأمل از ضرورت دارا بودن چهره‌ای دموکراتیک در بستری از وجود تعارضاتی بنیادین و درون - فرهنگی قرار می‌گیرد. افزون بر آنکه جلوه‌های پُررنگ قومیت‌گرایی، ادعای بزرگ مردم سالاری را تا مرز جای گرفتن در قالب کوچک قوم سالاری به پیش می‌برد و بدین سان، نتیجه‌ای جز سطحی بودن ادعاهای دموکراتیک و ظاهری بودن آن به دست نمی‌آید. این رهگذر، نه تنها مشکل چهره بیرونی این دولت در

دیدگاه حمایت‌کنندگان خارجی حل نمی‌شود بلکه زمینه‌های پیدایش نوعی وفاق درونی برای تضمین ثبات و امنیت داخلی نیز از میان می‌رود. از اینجا، دومین گونه نگرش به پدیده دموکراسی در اسرائیل یعنی از دید نویسندگان و اندیشمندان، ظاهر می‌شود. در این حال، میان نظرات ارائه شده در این زمینه، تفاوت‌هایی فاحش وجود دارد. برخی، دموکراسی در اسرائیل را پدیده‌ای قدیمی می‌پندارند و برخی دیگر آن را شکلی منحصر به فرد از مردم‌سالاری نام می‌گذارند. در مقابل، نویسندگان و محققانی نیز هستند که از دوجنبه اساسی نظری و عملی، ادعاهای نخستین گروه را مورد شک و تردید قرار می‌دهند و بنیانهای دموکراسی اسرائیلی را دستخوش تزلزل می‌نمایند. در وادی نظری، تناقض وجود یک مردم‌سالاری غیرظاهری بر سر یک فرهنگ قومیت‌گرا و در دنیای واقعی و عملی، نابرابریهای موجود در روابط میان یهودیان و غیریهودیان و حتی یهودیان با یکدیگر، چهره دموکراسی ظاهری در اسرائیل را نیز خدشه‌دار می‌نماید.

## پی‌نوشت:

۱- اسرائیل، خود را به صورت یک «دولت یهودی» (Jewish State) معرفی کرده و قانون اصلی مهاجرت (قانون بازگشت) هر فرد یهودی در جهان را شهروند بالقوه اسرائیل تلقی می‌نماید.

2- U. Ram, "Zionist Historiography and the Invention of Modern Jewish Nationhood: The Case of Ben Zion Dinur", *History and Memory*", 7/1. 1995. pp. 91- 124.

۳- نگاه کنید به:

O. Yiftachel, "Planning a Mixed Region in Israel: the Political Geography of Arab-Jewish Relations in the Galilee". Aldershot: uk, 1992.

۴- موانع عمده‌ای که در مقابل استفاده عربها از این مناطق یا مالکیت آنها وجود دارد به مالکیت بخشی از آنها توسط اژانس یهود و همچنین قراردادهایی که برای آمدن و ساکن شدن افراد جدید بسته شده است، بازمی‌گردد.

5- y. Gradus, the Emergence of Regionalism in a Centralized System: the Case of Israel, "Society and Space", 2, 1984, pp. 87-100.

6- D.Newman, the Territorial Policies of Exurbanisation: Reflections of 25 Years of Jewish Settlement in the West Bank, "Israel Affairs", 3/1, 1993. pp.61-85.

7- O. Yiftachel, Israeli Society and Jewish- Palestinian Reconciliation: Ethnocracy and its Territorial Contradictions, "Middle East Journal". 51/4. 1997, pp. 505- 519.

۸- نگاه کنید به:

A. Rubinstein, "The Zionist Dream Revisited: from Herzl to Gush Emunim and Back". New york: Schocken, 1984.

9- E. Sprinzak and L. Diamond, "Israel Democracy Under Stress". London: Lynne Rienner. 1993, pp. 309- 342.

10- C. Klein, "La De'mocratie d'Israel". Paris: Ed. Du seuil, 1997, p. 319.

۱۱- نگاه کنید به:

B. Neuberger, "Government and Politics in the Israeli State". Tel Aviv: Open University, 1991.

12- A. Ghanem, State and Minority in Israel: the Case of an Ethnic State and the Predicament of its Minority, "Ethnic and Racial Studies". 21/3. 1998. pp. 428-447.

13- O. Yiftachel. op. cit.

14- www. Jpost. co. il . Dec. 21. 1999.

15- Israel National Report, World Summit for Social Development: Copenhagen, 1995.

16- C. Klein, op. cit. p. 59.